

ازدواج آقای می سی سی پی

فریدریش دورنمات

مترجم

حمید سمندریان

قسمت اول

اتاقی است که شرح تجمل و شکوه «بورژوازی» قدیمی، آن چندان آسان نخواهد بود. ولی از آنجا که تمام ماجرا، از آغاز تا پایان، در همین اتاق اتفاق می‌افتد و می‌توان گفت که این نمایش‌نامه سرگذشت خود این اتاق است، مجبور به تشریح آن هستیم. وضع اتاق، به‌طور عجیبی گیج‌کننده است. در انتهای صحنه، دو پنجره قرار دارد. منظره‌ی پشت پنجره‌ها با هم ناهماهنگ است. در طرف راست، یک درخت سیب و در پشت آن منظره‌ی یکی از شهرهای شمالی، با یک کلیسا به‌سبک «گوتیک»^۱ دیده می‌شود و در طرف چپ، یک درخت سرو، بقایای یک معبد قدیمی، یک خلیج و بندر به‌چشم می‌خورد.

بسیار خوب. بین دو پنجره، به‌همان ارتفاع، یک ساعت دیواری که آن هم به‌سبک «گوتیک» ساخته شده است نصب می‌باشد. می‌رویم طرف دیوار سمت راست. روی این دیوار، دو در وجود دارد.

۱. Gothique: سبک معماری متداول در قرون وسطی.

دری که عقب‌تر است، توسط یک رواق کوچک، به اتاق بزرگ‌تری متصل می‌شود. این در چندان مهم نیست. من فقط در پرده‌ی پنجم از آن استفاده خواهم کرد. دری که جلوتر و در سمت راست قرار دارد، به یک سرسرا و راهروی خروجی منتهی می‌شود. پشت این سرسرا، شاید طرف چپ آن، آشپزخانه قرار دارد. لازم نیست فکر و خیالمان را مشغول کنیم که بنای این خانه، چه صورتی می‌بایستی داشته باشد. فکر می‌کنیم: این یک خانه‌ی اشرافی قدیمی است که به‌طور مبهمی تغییر شکل داده است. میان دو در طرف راست، یک قفسه‌ی جای ظروف موجود است و من این‌بار پیشنهاد می‌کنم که این قفسه، به سبک زمان «لوئی پانزدهم» باشد. روی قفسه، یک الهه‌ی عشق قرار دارد. البته از گچ. روی دیوار چپ، فقط یک در قرار دارد و دو طرف آن، دو آئینه از اواخر «قرن طلایی» به دیوار آویزان است. این در به یک اتاق پذیرایی کوچک زنانه، از آن‌جا به اتاق خواب و سپس به اتاق‌های متعدد دیگری مربوط است که البته ما با آن‌ها سروکاری نخواهیم داشت. در قسمت جلو، طرف چپ، یک قاب آئینه‌ی زمان «لوئی شانزدهم» بدون شیشه آویزان است، به نحوی که اگر کسی بخواهد خود را در آن نگاه کند، تماشاچیان داخل سالن را خواهد دید. جلو صحنه طرف راست، می‌تواند یک عکس کوچک بیضی شکل آویزان باشد. در وسط اتاق، یک میزگرد زمان «لوئی فیلیپ»، گذارده شده. این میز

در واقع قهرمان اصلی نمایش‌نامه است و ماجرا در اطراف آن اتفاق می‌افتد و «میزانسن» بر اساس آن بایستی قرار بگیرد. دو صندلی از زمان «لوئی چهاردهم» در اطراف این میز قرار دارد. می‌توان اشیای دیگری به سبک صنعتی زمان «ناپلئون اول» در صحنه قرار داد. مثلاً: در قسمت جلو صحنه، طرف چپ، یک کاناپه‌ی کوچک و در قسمت عقب صحنه، طرف چپ، یک «پاراوان». اگر از نظر موقعیت سیاسی الزامی در کار نباشد، می‌توان از قرار دادن اشیایی به سبک روسی، صرف‌نظر کرد. روی میز، یک گلدان ژاپنی است که در آن، گل‌های سرخ قرار دارند. ممکن است در پرده‌های دوم و سوم به جای گل سرخ، از گل‌های سفید و زرد استفاده کرد. پرده‌های دیگر نمایش را بدون گل پیشنهاد می‌کنم. روی میز، سرویس قهوه برای دو نفر. از چینی اعلا. درست حدس زدید. اشیای دیگر که در صحنه وجود دارد: طرف راست، سه آقای بارانی‌پوش! که به آبجو فروش‌های چاق و خوش‌مشرَب بی‌شبهت نیستند، ایستاده‌اند. این سه نفر، هریک بازوبند قرمزرنگی به بازو دارند و دست راست آن‌ها در جیب پالتوی بارانی‌شان می‌باشد. در وسط صحنه، بین میز قهوه‌خوری و دری که در سمت چپ است، حتی کمی جنوبی‌تر از آن، «سن کلود» ایستاده است. ما فعلاً چندان عمیق و دقیق به شخصیت این مرد فکر نمی‌کنیم. فقط او را کمی چهارشانه و مانند توده‌ای از فولاد، محکم می‌بینیم. او، فراکی بر تن دارد که برای

اندامش کوچک و مناسب است. جوراب‌های قرمز رنگ پوشیده است. در فضای صحنه، صدای با ابهت ناقوس‌های کلیسا طنین‌انداز است. این صدا می‌تواند از هر گوشه‌ی صحنه شنیده شود، ولی ترجیح دارد که از سمت کلیسا به گوش برسد.

مرد بارانی‌پوش اول تو محکوم به مرگ هستی سن کلود. دست‌ها تو پشت گردنت بگذار.

سن کلود اطاعت می‌کند.

مرد اول برو بین دو پنجره بایست.

سن کلود اطاعت می‌کند.

مرد اول صورتتو به دیوار کن. این، آسون‌ترین راه مردنه.

سن کلود روی خود را به دیوار می‌کند. صدای ناقوس‌های کلیسا قطع می‌شود. صدای شلیک یک «رولور» بلند می‌شود. سن کلود، در حال ایستاده باقی می‌ماند. سه نفر مرد بارانی‌پوش، در حالی که دو مرتبه دست راستشان را در جیبشان فرو کرده‌اند، از طرف راست خارج می‌شوند. سن کلود، به سوی تماشاچیان برمی‌گردد و قطعه‌ی زیر را کمی شبیه مدیر یک تئاتر درجه سوم و کمی شبیه یک «مفیستو»^۱ بیان می‌کند.

۱. Mephisto در افسانه‌ها شیطان است که در لباس بشر به روی زمین می‌آید. در نمایش‌نامه «فاوست» اثر: «گوته»، مفیستو، نام شاگرد شیطان است که با «دکتر فاوست» طرح‌آشنایی می‌ریزد و او را به دنیا‌های مختلف می‌برد. مفیستو در تئاترهای اروپایی با لباس مخصوص و بیانی آهنگ‌دار اجرا می‌شود.

سن کلود

خانم‌ها، آقایان: من، همون طور که ملاحظه فرمودید، لحظه‌ای پیش، هنگام خاموش شدن طنین ناقوس‌های کلیسا، من تیرباران شدم. گلوله، تصور می‌کنم از بین دو کتف وارد بدن من شد - تعیین محل دقیق اون برام چندان آسون نیست - (دستش را به پشت خود می‌برد). این گلوله در مسیر خودش قلب منو سوراخ کرد و از این نقطه‌ی سینه‌ام خارج شد. فراکمور سوراخ کرد، مدال‌ها هم خرد شدن و کاغذ دیواری هم کمی زخمی شد. «پورلومریت»^۱. البته این موضوع کمی ناراحت‌کننده‌س. چون نه مدال‌ها مال خودم بود و نه فراک. وضع عمومی من، فعلاً رضایت‌بخشه و به استثنای تعجب شدیدی که از موجود بودن خودم بعد از این حادثه می‌کنم، حالم بسیار خوبه. به خصوص که دیگه کبدم رنجم نخواهد داد. در کبد من، یک درد موذی خونه کرده بود که در زندگی قبل از مرگ مجبور بودم به خاطر حفظ اصول اخلاقی، اونو مخفی نگه دارم. ولی ناگفته نمونه که در عین حال قسمت مهمی از جهان‌بینی افراطی خودمو مدیون این درد هستم. مرگ من که شما شاهد اون بودید، این مرگ که خیلی ساده و معمولیست، ولی متأسفانه نظایرش چندان کم نیست، در حقیقت، در پایان نمایش اتفاق می‌افته. البته اینو می‌تونستید به آسونی حدس بزنید. چون وقتی مردانی با بازوبند

۱. Pour le Mérite: (به خاطر شایستگی و لیاقت).